

فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی (پژوهش‌های زبان و ادبیات عربی)
دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه رازی کرمانشاه
سال اول، شماره‌ی ۳، پاییز ۱۳۹۰ هـ.ش / ۱۴۳۲ هـ.ق / ۲۰۱۱ م، صص ۱۵۵-۱۷۹

«روح زمان» و «روح قومی» در رثای بغداد و قرطبه* (براساس الگوی مادام دوستال)

علی باقر طاهری نیا

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بوعلی سینا - همدان

مریم دریانورد

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بوعلی سینا

زینب بیگی بروجنی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بوعلی سینا

چکیده

منظور از روح زمان در این پژوهش، بازتاب حزن در رثای بغداد و قرطبه و کیفیت و کمیت این انعکاس است و مراد از روح قومی، فضای غالب دینی و شرایط طبیعی و جغرافیایی حاکم بر منطقه می باشد. دو پدیده روح قومی و روح زمان بر رثای این دو شهر تأثیرگذار بوده و قصاید رثای آنها را از یکدیگر متمایز می نماید. با این وصف، روح زمان که با مقایسه اشعار قبل و بعد از سقوط هر یک از دو شهر مذکور درک می شود، در رثای هر دو شهر تأثیری مشابه نیز دارد و آن عبارتست از این که قبل از سقوط به وصف زیبایی‌ها و بعد از آن به بیان احساس اندوه و وصف ویرانی‌ها می پردازد.

واژگان کلیدی: رثای شهرها، بغداد، قرطبه، جامعه شناسی ادبیات، مادام دوستال.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۳/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۶/۱۰

رایانامه نویسنده‌ی مسؤل: btaheriniya@basu.ac.ir

۱. پیشگفتار

رثا، جایگاه ویژه‌ای در عرصه ادبیات هر زبان به خود اختصاص داده است و آینه‌ای است که می‌توان سیمای واقعی تأثیر محیط و شرایط جامعه را بر اندیشه و عاطفه‌ی شاعر، مشاهده کرد. «رثا یکی از انواع شعر غنایی است که در آن، شاعر اندوه و درد خود را از فقدان محبوب ابراز می‌کند. رثا، شامل انواع مختلفی است؛ اگر در رثا، گریه بر فرد از دست رفته و سوز و گداز بر شعر حاکم باشد، به آن «ندب» گویند و اگر ذکر صفات پسندیده‌ی وی باشد، «تأیین» گفته می‌شود و هنگامی که تأملی در حقیقت مرگ و زندگی باشد آن را «عزا» می‌نامند» (ناصیف، لات: ۵). شاعران به رثای فرد از دست رفته اکتفا نکرده، بلکه حتی خانه‌ها، قصرها و شهرهای ویران و غارت شده، را نیز مرثیه گفته‌اند. اوضاع نابسامان، اجتماعی و سیاسی این شهرها، شاعران را بر آن داشته است که به مرثیه آنها بپردازند. آنها وقتی شاهد سقوط شهرها و نابودی سرزمین‌های خود هستند، اندوهگین می‌شوند و دورانی را به یاد می‌آورند که در این خانه‌ها، زندگی آسوده‌ای داشتند و در زیر آن سقف‌ها در رفاه و آسایش بودند. یاد شهری که در عمران و آبادی بوده است و اکنون در مقابل دیدگانشان ویران می‌شود و آنها کاری نمی‌توانند انجام دهند، برای آنها دردآور است. رثاء مدن، گریه بر شهرهایی است که دچار حوادث سخت شده است و ویرانی‌هایی به بار آورده است، این حوادث به هر دلیلی می‌تواند باشد؛ حوادث طبیعی، جنگ‌های داخلی و فتنه‌های حاکمان و تجاوز ملت‌های دیگر.

«بغداد» یکی از شهرهایی است که در اثر فتنه‌های امین و مأمون از دست رفت» (السودانی، ۱۹۹۹: ۲۶). و «قرطبه» در شمار شهرهایی است که در اثر اشغال مسیحی‌ها و تجاوز آنها و بیرون راندن مسلمانان سقوط کرد. شاعران بسیاری با دیدن این شهرهای از دست رفته و مصیبت اندوهناکی که بر آنها وارد شده است، گریستند. ایشان در کوچه‌های آن راه می‌رفته و اشک می‌ریختند و این اندوه خود را در شعر منعکس می‌نمودند. در این مقاله، تأثیر پدیده سقوط شهرهای قرطبه و بغداد و بازتاب آن در فن رثاء، بررسی و به این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود؛ شرایط جامعه چه تأثیری بر فکر و ذهن شاعر می‌گذارد؟ آیا این تأثیر پذیری یا

تأثیر گذاری در هر دو جامعه (قرطبه و بغداد) یکسان است؟ پاسخ این سؤال‌ها با تکیه بر نظریه‌ی جامعه‌شناس بزرگ فرانسوی «مادام دوستال» بررسی و تحلیل می‌شود.

سخن از وظیفه‌ی اجتماعی ادبیات و تأثیر پذیری آن از جامعه، چیزی نیست که به تازگی مورد توجه اندیشمندان و ادیبان قرار گرفته باشد. ریشه‌های این نظریه را می‌توان در کتاب «جمهوری افلاطون» یافت. جایی که از رابطه‌ی شاعر و شعر او با مخاطبان سخن می‌گوید. اما در قرن نوزدهم، اولین پایه‌های علم مستقل جامعه‌شناسی ادبیات پایه گذاری شد و اندیشمندان بزرگی چون «گئورگ لوکاچ»، «لوسین گلدمن»، «میخائیل باختین» و... دیدگاه‌های گوناگونی در مورد جامعه‌شناسی متن و شعر ارائه کردند. اما به دلیل اینکه نثر، و بویژه رمان، امکان انعکاس بسیاری از حقایق زندگی و مسائل جامعه را داراست و نیز به دلیل آنکه ایجاد ارتباط بین واقعیت اجتماعی و شعر، بسیار دشوارتر از سایر گونه‌های ادبی می‌باشد، «رمان» در کانون توجه جامعه‌شناسان ادبیات قرار گرفته و «جامعه‌شناسی شعر» تا اندازه‌ای مورد فراموشی واقع شده است. البته، بیشتر بررسی‌هایی که در زمینه‌ی جامعه‌شناسی شعر عربی صورت گرفته است به صورت نقد محتوای اجتماعی این آثار می‌باشد و کمتر کسی به بررسی نظریات جامعه‌شناسی ادبی پرداخته است. از جمله می‌توان کتاب «النقد الاجتماعي فی آثار ابی العلاء المعری» نوشته‌ی «یسری محمد سلامة» را نام برد که محتوای اجتماعی شعر ابو العلاء را دسته بندی و بررسی کرده است. «فیصل احمد محمد المتعب» در پایان نامه-ای با عنوان «النقد الاجتماعي فی الشعر العربي الحدیثی» به بررسی رابطه سبکها و نظریات شعر نو و آزاد با اجتماع و نیز بررسی برخی مسایل اجتماعی چون شهر نشینی یا جایگاه زن در شعر نو می‌پردازد. اما در مورد شعر رثاء، می‌توان کتاب‌هایی همچون؛ «رثاء غیر الإنسان فی الشعر العباسی» به قلم «عبد الله عبد الرحیم السودانی» و «الرثاء فی الشعر العربي» نوشته-ی «عبد الحسین عباس الحلّی» به ابعاد مختلف و ارزیابی انواع رثاء پرداخته اند. نگارنده در مقاله دیگری که با عنوان «رثاء المدن الإسلامية صخب المقاومة الإسلامية» در کنگره بین المللی «ثقافة المقاومة» در سال ۲۰۰۴ درکشور «اردن» ارائه نموده پیرامون پیشینه رثای

شهرها از منظر «ادبیات پایداری» سخن گفته است.

با این پیشینه، پژوهش حاضر در پی تطبیق نظریه‌ی روح زمان و روح قومی «مادام دوستال» بر روی رثای دو شهر «بغداد» و «قرطبه» و بررسی امکان و میزان فرضیه زیر می‌باشد.

تفاوت شرایط جغرافیایی، آداب و رسوم و مختصات زمانی دو پایتخت علمی و فرهنگی جهان اسلام، یعنی بغداد و قرطبه، درون مایه قصاید رثای آن دو را تشکیل می‌دهد و از این رو، مؤید نظریه روح زمان و روح قومی «مادام دوستال» می‌باشد.

نقد جامعه‌شناسی، بررسی اجتماعی است که فرد در آن زندگی می‌کند، «نقد جامعه‌شناسی، متن را به اعتبار مکانی که در آن شکل گرفته است و از یک الگوی اجتماعی پیروی می‌کند، مورد بررسی قرار می‌دهد» (ظاظا، ۱۹۷۸: ۱۳۵). مسائل پیرامونی «محیط تولید متن» و «عناصر اجتماعی» آن از مقوله‌های مورد توجه در نقد جامعه‌شناختی متن به شمار می‌رود. «نقد جامعه‌شناسی اشاره به بررسی تاریخی، اجتماعی، ایدئولوژی و فرهنگی متن دارد. شاید بتوان واقعیت را بدون نقد جامعه‌شناسی تصور کرد، اما نقد جامعه‌شناسی بدون واقعیت‌های خارجی امکان ایجاد ندارد» (همان: ۱۳۶). در واقع، مبنا و اساس نقد جامعه‌شناسی، اجتماع و انسان‌های تشکیل دهنده‌ی آن است. چراکه «ادبیات تعبیری از جامعه است و به طور کامل نظم، باورها، اصول، اوضاع و اندیشه‌های آن را بیان می‌کند» (ضیف، ۱۹۹۲: ۹۶). از جمله افرادی که سعی در قانونمند کردن تابعیت ادب از جامعه داشتند، «مادام دوستال» جامعه‌شناس فرانسوی، بود وی در سال ۱۸۰۰ میلادی کتابی با عنوان «رابطه ادبیات با نهادهای اجتماعی» منتشر کرد. او در این کتاب، سعی کرده است تأثیر نهادهایی مثل دین، آداب و رسوم و قوانین بر ادبیات و متقابلاً تأثیر ادبیات بر آن نهادها را نشان دهد.

جامعه، مکانی است که در آن شرایط و اوضاع با هر موقعیتی تغییر می‌کند. این تغییر در ادبیات، نمایان می‌شود و بر آن تأثیر می‌گذارد. مادام دوستال در این خصوص می‌گوید: «ادبیات، بازتاب «روح زمانه» و «روح قومی» است. موافق این تعبیر، هنر، بهترین بازتاب

دهنده احساسات و عواطف عصر خویش است و از طریق بیان هنری است که تلقی انسان انعکاس می‌یابد. به عبارت دیگر؛ هنر، حکم لرزه نگاری را دارد که خفیف‌ترین حرکت‌ها و ارزش‌های زندگی انسان را ثبت می‌کند. روح زمان از نظر مادام دوستال، ذوق و گرایش بیشتر مردم یک جامعه، درباره زمانی مشخص است و روح قومی، بیانگر تأثیرگذاری مشخصات جغرافیایی، زبان و آداب و رسوم بر ادبیات ملل است. روح زمانه و روح قومی، دو تعبیری است که مادام دوستال در نقد جامعه شناسی ادبیات بیان کرده است؛ شاعران و نویسندگان در هر دوره‌ای، تحت تأثیر ذوق و سلیقه‌های جامعه آن دوره‌اند، به طور کلی از اجتماع آن دوره تأثیر می‌پذیرند. جامعه و زمان خالق اثر، به اثر او شکل و فرم می‌دهند. و زمان یکی از عواملی است که در ایجاد اثر ادبی مؤثر است. شاعر در هر دوره‌ای که می‌زیسته است اثر خود را بر حسب همان دوره می‌آفریند. هر دوره، شاخصه‌هایی دارد که آنها را می‌توان در لابه لای آثار شاعران آن دوره یافت.

در ادب عربی، سقوط بغداد و قرطبه، باعث حزن و اندوه مردم شده و همه بر آن می‌گریستند. شاعران، اندوه و گریه خود مردم را بر این شهرها را در شعر، منعکس کرده‌اند. در این دوره، غرضی به وجود آمد که در دوره قبل از آن و یا هنگام فتح اندلس نبوده است، شاعران در این دوره، بیشتر رثای شهر قرطبه پرداخته‌اند. قبل از سقوط، چون قرطبه پایتخت اندلس و شهر با شکوهی بود و همه در رفاه بودند، بیشتر، شعر غزل و وصف طبیعت رونق داشت. این مرثیه‌ها، در آن روزگاران، سخن تمام مردم آن شهر بود که شاعران به نمایندگی، آن را بیان کرده‌اند. روحیه قومی، همان خصلت و شخصیت جمعی مردم ملتی است که در شعر شاعران دیده می‌شود. سقوط شهرهای بغداد و قرطبه که تقریباً علت‌ها و پیامدهای مشابهی دارد، در دو مکان و زمان متفاوت رخ داده است. در مقایسه‌ی اشعار مربوط به رثای این دو شهر، عنصر زمان و مکان حائز اهمیت است، که در پردازش تحلیلی موضوع، به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. بغداد از شکوه تا سقوط

«شهر بغداد، از دایره‌های متحد مرکزی تشکیل شده است که در قلب آن قصر خلیفه، موسوم به باب‌الذهب یا قبة الخضراء بر افراشته شده بود. در کنار آن، مسجد جامع بود، در ساحل دجله، قصرهای دیگری بنا شده بود، و بازارهای این شهر پر رونق و شلوغ و دارای کتابخانه‌ها، بیمارستانهای مطرح آن زمان بود» (الفاخوری، ۱۳۶۱: ۲۷۴). «در طی ۵ قرن خلافت بنی عباس، بغداد، محور حکومت پهناور اسلام، و مرکز زندگی عقلی و مهمترین مرکز تجاری خاور نزدیک بود و خورشید بغداد بر تمامی نقاط مهم جهان اسلام سایه افکنده بود و بلندترین جایگاه تمدن آن زمان را به خود اختصاص داده بود» (الحسینی و الدوری، ۱۹۸۴: ۲۶). سقوط بغداد در سه دوره اتفاق افتاده است؛ دوره اول: «هارون الرشید سال ۱۸۶هـ در اواخر خلافت خود با سه پسرش عهد و پیمان بست و خلافت شام و عراق و تا آخر مغرب را به امین سپرد و مسئولیت همدان تا مشرق را به مأمون داد و با پسرش قاسم به ولایت عهدی پس از مأمون هم پیمان شد و در این عهد و پیمان به وفای به عهد هر کدام با برادرش تأکید می‌کند. و قاضیان و فرماندهان بر این عهد و پیمان شهادت می‌دهند و هارون، پیمان‌نامه را در کعبه آویزان می‌کند» (السودانی، ۱۹۹۹: ۳۰). «طولی نکشید که هارون از دنیا رفت. و درگیری بین امین و مأمون آغاز شد. که در واقع، آغاز درگیری دو حزب عربی و فارسی می‌باشد. حزب عربی، امین را به خلع برادرش و ولایت عهدی پسرش موسی گمراه ساختند. امین به ناچار از برادرش خواست که از صحنه سیاسی خارج شود، اما مأمون، مخالفت کرد. طولی نکشید که امین، اسم مأمون را از خطبه‌های جمعه، درهم‌ها و دینارهایی که در خراسان به اسم او می‌زدند، قطع کرد» (ضیف، ۲۰۰۴: ۳۸). «در این موقع است که امین، وزیرش، علی بن عیسی بن ماهان، را برای جنگ با مأمون می‌فرستد، ولی طاهر بن حسین، فرمانده مأمون، او را شکست می‌دهد. امین، دوباره فرمانده‌ای را برای جنگ با طاهر بن حسین آماده می‌کند، اما بازهم طاهر، لشکریانش را شکست می‌دهد. و کشور، رفته رفته با جنگ امین و مأمون ساقط

می‌شود و طاهر بر «جبل» و «أهواز» و «واسط» مستولی می‌شود. در کوفه، مکه و مدینه با مأمون، بیعت می‌شود. و سپاهیان مأمون در بغداد، سال ۱۹۷هـ، امین را محاصره می‌کنند آتش جنگ شعله ور می‌شود. هر دو طرف در ویرانی و سوزاندن شهر نقش داشتند. طاهر، همه را در قبضه خود قرار داده، و جنگجویان امین را ضعیف نموده بود. و در سال ۱۹۸هـ امین کشته شد و طاهر بر بغدادی چیره می‌شود که ویرانی سرتاسر آن را فرا گرفته است. شاعران با دیدن آن متأثر می‌شوند و بر خرابه‌های آن می‌ایستند. و اشک می‌ریزند» (السودانی، ۱۹۹۹: ۳۱). «يعقوب الخريمي» یکی از این شاعران است که از درگیری بین دو برادر و سقوط شهر بغداد اندوهگین می‌شود و حزن و اندوه خوش را در «قصیده رائیه» منعکس می‌کند وی گویی نمی‌خواهد ویرانی بغداد را باور کند. از این رو، چشمش را به روی پدیده‌های ظاهر می‌بندد و به زیبایی‌های باطنی آن دل می‌بندد. همو، قصیده‌اش را با این مطلع آغاز می‌کند:

قَالُوا وَلَمْ يَلْعَبِ الزَّمَانُ بِنِعْ
دَادَ وَ تَعَثَّرَ بِهَا عَوَائِرُهَا
إِذْ هِيَ مِثْلُ العُرُوسِ بَاطِنُهَا
مُشَوِّقٌ لِلْفَتَى وَ ظَاهِرُهَا

(ترجمه: و چنین گفتند، درحالی‌که هنوز زمانه بغداد را به بازی نگرفته و حوادث بر آن فرود نیامده بود.

هنگامی که ظاهر و باطن بغداد، مانند یک عروس، جوانان را به شوق می‌آورد.)
در ادامه می‌گوید:

وَ هَلْ رَأَيْتِ القُرَى الَّتِي غَرَسَ الـ
أُمَّلَاكُ مَخْضَرَةً دَسَاكِرُهَا
فَإِنَّهَا أَصْبَحَتْ خَلَائِجًا مِنَ الـ
إِنْسَانِ قَدْ أَدْمَيْتْ مَحَاكِرُهَا
قَفْرًا خَلَاءَ تَعْوَى الكِلَابِ بِهَا
يُنْكَرُ مِنْهَا الرُّسُومَ زَائِرُهَا
وَأَصْبَحَ البُؤْسُ مَا يُفَارِقُهَا
إِلْفًا لَهَا وَ السُّرُورَ هَاجِرُهَا

(به نقل از: السّودانی، ۱۹۹۹: ۳۳)

(ترجمه: آیا شهرهایی که آبادی‌هایش سبز، و کشت شده‌است را دیده بودی؟/ امروز این آبادی‌ها خالی از ساکنان شده و چشمه‌اشان خون بار گشته است./ چنان خالی از سکنه شده

که سگها در آن زوزه می‌کشند و کسی که آن را می‌بیند، نمی‌شناسد. / تنگدستی از آن لحظه‌ای دور نمی‌شود و شادی از آن کوچ کرده است.

دوره‌ی دوم: «از زمانی شروع می‌شود، که ترکها وارد بغداد شدند و در خلافت معتصم نفوذ کردند. آنها، آزار و اذیت خود را نسبت به جوانان و زنان زیاد کرده بودند به طوری که دوره‌ی خلافت معتصم، مشهور به دوران صبر و پایداری در سایه تیری ستم بود. آسیب‌ها روزه‌به‌روز فزونی می‌یافت. بغداد برای خلافت، تنگ شده بود و معتصم می‌دید که دیگر ماندن در آن جایز نیست و دوری از آن برایش بهتر است. به همین خاطر، خلافت را به سامرا منتقل کرد» (البستانی، ۱۹۹۷: ۲۰۵). «استیلاء ترک بر خلافت عباسی، تحوّل عظیم در تاریخ دولت به وجود آورد. فارس و یونان هنگامی که بر عرب چیره شدند، هر کدام فرهنگ و تمدن مخصوص به خود را بر عرب وارد کردند. ترکان، سکان داران صحرا و بیابان و جنگ و نبرد بودند» (ضیف، ۲۰۰۱: ۱۰). انتقال حکومت از بغداد به سامرا با ورود ترکان، بغداد را به سقوط نزدیک ساخت و از قدرت آن کاست. محمدبن عبدالملک الزیات (۱۷۳-۲۳۳ه) یکی از شاعرانی است که در آن روزها به حال بغداد گریسته و در رثای آن، چنین سروده است:

الآن قامَ عَلَيَّ بَغْدَادُ نَاعِيَهَا فَلْيَبْكِيهَا لِخِرَابِ الدَّهْرِ بَانِيَهَا
كَانَتْ عَلَيَّ مَابَهَا وَالْحَرْبُ بَارَكَةً وَالْهَدْمُ يَغْدُو عَلَيْهَا مِنْ نَوَاحِيهَا...

(به نقل از: عبدالرحیم السودانی، ۱۹۹۹: ۶۶)

(ترجمه: اینک خبر ویرانی بغداد را به گوش می‌رسد، پس سزاوار است که بنیانگذار آن بر این ویرانی بگرید. / بغداد بر آبادانی خویش استوار بود، تا اینکه جنگ در آن ماندگار شد و از هر سو نابودی به سوی آن آمد.)

دوره‌ی سوم: «خلافت عباسی در زمان آخرین خلیفه‌اش مستعصم بالله (۶۴۰-۶۵۶ه) در عراق حکومت می‌کرد. و از مسلمانان در نقاط مختلف جهان اسلامی بهره می‌برد. در آن زمان، دولت سلجوقی در فارس و خوارزمی در خوارزم و اسماعیلیان در اصفهان و رومیان در ارمنستان و آتابک در موصل و ایوبیان در مصر و شام حکومت می‌کردند. قوم مغول در شرق

جهان اسلامی نفوذ پیدا کرده بودند. آنها که از مغولستان وارد غرب آسیا شده بودند. به فرماندهی چنگیزخان به امپراطوری خوارزم هجوم آوردند، پس از آن به خلافت عباسی نفوذ کردند. در سال ۶۵۴ هـ لاکو، لشکری را فرماندهی کرد و به طرف بغداد پیشروی کردند، تا اینکه در ۱۱ محرم سال ۶۵۶ هـ به قسمت شرقی رسیدند و بعد از چهار روز با خیانت وزیر، «ابن علقمی»، به بغداد وارد شدند. هولاکو را به جنگ عراق و استیلاء آن بر بغداد بدلیل ترس از دست دادن قدرتتش، تشویق کرد. و در روز یکشنبه چهارم صفر ۶۵۶ هـ (۱۰ فبرایر ۱۲۵۸ م) خلیفه و سه فرزندش و ده هزار نفر از بزرگان دولت خارج شده و تسلیم هولاکو شدند. سپاه هولاکو ناگهان بر شهر حمله برده و تمامی مساجد و قصرها را خراب کرد. و همه‌ی اموال و گنج‌ها را به غارت بردند و میراث علمی جهان اسلام را نابود کردند. آنها کتابخانه‌ها و مدارس را خراب کرده و کتابها را به آتش کشیدند» (خفاجی، ۱۹۹۰: ۱۰-۱۱).

۲-۲. قرطبه از شکوه تا سقوط

«طارق بن زیاد» به دستور «موسی بن نصیر» در ۷۱۱ م بر «قرطبه» چیره شد. طارق پس از اینکه لشکریانش را به ایبیریا (اندلس) فرستاد و پادشاه آنجا «لذریق» (رودریک) را کشت، قرطبه را پایتخت خود قرار داد. قرطبه از این پس، به تدریج، به شکوه و جلال رسید و اندلس، تمدنی دیگر شد. «امویان ۴۶ سال بر آن حکومت کردند و زمانیکه عباسیان، دولت بنی امیه را سرنگون کردند، «عبدالرحمن بن معاویه» ملقب به «الداخل» به اندلس فرار کرد (۱۳۷/۷۵۵ م) و با زیرکی تمام توانست امارت متمدن قرطبه را تأسیس کند و بر آنجا حکومت کند.» (دویدری، لات: ج ۱:) در دوره‌ی «عبدالرحمن الداخ»، قرطبه از هر لحاظ به اوج کمال رسید و کشاورزی و اقتصاد رونق یافت. «او چندین مدرسه بنا نهاد که مخصوص یادگیری زبان عربی و مبانی شرعی بود. وی آموزش و یادگیری زبان عربی را برای اسپانیایی‌ها به عنوان زبان رسمی دولت مقرر کرد؛ تا از این راه برای ایشان فرصت فراگیری فرهنگ عربی و اسلامی را فراهم آورد. با وجود قاطعیت کاملی که در برخورد با دشمنان برای وی وصف کرده‌اند، از روحیه مردم دارانه‌ی او در رفتار با دوستان و از انصاف و عدالت و میل به تلاش او

در راه فضایل نیز سخن گفته‌اند» (کیلانی: ۳۳-۴۰، به نقل از، جمشید نژاد اول:). پس از «عبدالرحمن الداخل»، امیرانی از نسل وی بر تخت نشستند و هر کدام، مدتی بر آنجا حکومت کردند. «عبدالرحمن الثانی» به رونق وضعیّت قرطبه کمک کرد و از عالمان و هنرمندان مشرق زمین، دعوت کرد. در پی این دعوت، دانشمندان و هنرمندان بسیاری به آنجا وارد شدند و به این ترتیب هنر را از مشرق زمین به اندلس و بخصوص قرطبه انتقال دادند. پس از وفات او، دولت‌های کوچکی در اندلس به وجود آمدند که هر کدام سر به شورش بر آوردند. «در همین موقع «عبدالرحمن الثالث» معروف به «الناصر» به کمک تمدنی که سالها با تلاش مسلمانان جان گرفته بود و به شکوه و جلال رسیده بود، شتافت. و توانست قبایل عرب را رام کند» (جمشید نژاد اول:). او ۵۰ سال حکومت کرد. دوران حکومتش، شکوفاترین عصر در تاریخ مسلمانان اندلس است (ج.س کولان، ۱۹۸۰: ۱۲۲). عبدالرحمن الناصر در حقیقت از مسلمانان اندلس یک ملت ساخت و نیز از دو قوم عرب و اسپان، یک ملت اندلسی متحد پدید آورد. همان ملتی که چنان بسرعت پیشرفت کرد که خرد توان باورش را ندارد؛ زیرا به چنان اوجی رسید که حتی اکنون نیز آثار آن مشهود است. پس از وفات او، حکومت امویان رو به افول نهاد و به قسمتهایی تقسیم شد. «بر هر کدام از آن حاکمانی حکومت می‌کرد که به ملوک الطوائف مشهور شدند. از جمله‌ی آنها؛ دولت «عبادیون» در «اشبلیه» و «بنی افضس» در «بطلیوس» و دولت «جهوریه» در «قرطبه» است. هر کدام از این والیان به کارهای خود مشغول بودند و از طرفی اسپانیای شمالی به آنها فشار وارد می‌کرد. اندلسی‌ها به «یوسف بن تاشفین»، امیر مرابطین، در مغرب پناه بردند، در سال ۴۷۹هـ با پیروزی در جنگ «زلاقه» آنها را نجات داد. سپس حکومت اندلس را که به ولایت تابعه مغرب در زمان مرابطین و موحدین متحوّل شده بود، پذیرفت و بعد از شکست موحدین در سال ۶۰۹/۱۲۱۲م در جنگ «عقاب» که با اسپانیایی‌ها در گرفته بود، اروپایی‌ها توانستند بر اندلس چیره شوند. و قرطبه پس از سالها پایتخت در سال ۶۲۳/۱۲۳۵م سقوط کرد. دولت مسلمانان در غرناطه، محصور ماند. در این مدت، دولت در بنو نصر «بنو الأحمر»، غرناطه حکومت کرد که در آن قصرهای

«الحمرا» را نیز به پا کرده بود. آنها قدرت عربی را در اندلس، به مدّت دو قرن و نیمی، حفظ کردند. (۶۳۵-۷۹۷ه/۱۲۱۸-۱۴۹۲م) سپس «قشتاله» و «أرغون» با حضور «بنی نصر» یکی شدند و غرناطه سقوط کرد. و «أبو عبد الله الصغیر» کلیدهای «الحمراء» را به پیروز شدگان داد. «تفرقه و جدایی دولت بزرگ اندلس از قدرت و قوّت او کاست و دولتهای کوچک نیز با یکدیگر اتحاد نداشتند. این امر، باعث شد که مسیحیان جرأت پیدا کنند و حکومت را از چنگ مسلمانان در آورده و آتش جنگ را در اندلس شعله ور سازند.

۲-۳. بازتاب روح زمان در سوگ بغداد و قرطبه

نمونه بارز تأثیر زمان در شعر این دوره، در وصف ویرانی و قتل و غارتی که فاتحین ایجاد کرده بودند، دیده می‌شود؛ حکومت عباسی ضعیف گردیده و توانایی ایستادگی در برابر حمله کشنده مغول را نداشت، بنابراین سپاه مغول به بغداد حمله کرده و به آسانی آن را فتح کردند. ابن الفوطی در این باره می‌نویسد: «آنان بر اهالی بغداد شمشیر برهنه کشیدند... و همچنان تا مدت ۴۰ روز بر کشتن، غارت، اسیرکردن و شکنجه دادن مردم به وسایل مختلف و به زور گرفتن اموال شخصی اینان مشغول بودند. شهر را سوزاندند و ویران کردند. و تمدنی که بیش از ۵ قرن ادامه یافته بود را از بین بردند (ر.ک: السودانی، ۱۹۹۹: ۹۳).

شاعر نابینا، «علی بن ابی طالب»، در رثیه‌ی خود، ویرانی حاصل را چنین عنوان می‌کند:

إِذَا هَدَمَ الْأَعْدَاءُ أَوَّلَ مَنْزِلٍ	بِسَعْيِهِمْ قَامُوا بِهِدْمِ الْأَوَاخِرِ
فَنَبْكَى قَتْلِي مِنْ صَدِيقٍ مِنْ أَخٍ	كَرِيمٍ وَمِنْ جَارٍ شَفِيقٍ مُجَاوِرٍ
وَالِدَةٌ تَبْكِي بِحُزْنٍ عَلَيَّ ابْنَهَا	فَيَبْكِي لَهَا مِنْ رَحْمَةٍ كُلِّ طَائِرٍ
وَأَبْكِي لِإِحْرَاقِ وَهَدْمِ مَنَازِلِ	وَقَتْلِ وَإِنْهَابِ اللَّهِى وَالذَّخَائِرِ
وَإِبْرَازِ رَبَّاتِ الْخُدُورِ حَوَاسِرًا	خَرَجْنَ بِلَا خُمْرٍ وَلَا بِمَآزِرِ

(همان: ۳۶)

(ترجمه: وقتی که دشمن اولین خانه را ویران کرد کمر به ویرانی بقیه بست. / بر کشتگانمان می‌گریم از دوست و برادر بزرگوار گرفته تا همسایه مهربان / و مادری که با اندوه برای فرزندش

می‌گرید و همه‌ی پرندگان آسمان با دلسوزی برایش اشک می‌ریزند. / و به خاطر سوختن و ویرانی منازل، و به غارت بردن سرمایه‌ها می‌گیریم. / و برای سراپرده نشینانی که سر برهنه و بدون روسری بیرون می‌آیند، گریستم.)

شاعر در این قصیده، انبوهی از اندوه ناشی از سقوط بغداد را به تصویر می‌کشد. تخریب پیاپی منازل، کشته شدن دوستان و مرگ همسایگان، موجب اشک و اندوه انسان، بلکه کبوتران نوحه‌خوان شده است.

با توجه به تفاوت میزان ویرانی‌هایی که در دو منطقه صورت پذیرفت، در می‌یابیم که اکثر شعر رثای بغداد از قبیل نذب و گریستن بر فجایع می‌باشد، حال آنکه رثای قرطبه بیش از آنکه نذب شرایط حاضر را عنوان کند، به تأیین گذشته‌ی با شکوه قرطبه می‌پردازد؛ زیرا قرطبه از اولین شهرهای اندلسی بود که به دست دشمن افتاد. از این رو، رثای آن برای تحریک و مجاهدت است. در حقیقت، وصف شکوه و آبادی قرطبه، روح امید را احیاء می‌کند، اما نذب بغداد، نشان از نومیدی و شکست است، زیرا تقریباً تمام شهر سقوط کرده و از همین روست که اندوه و نذب بر بیشتر رثای بغداد حاکم است. ابن شهید (۴۲۶هـ / ۱۰۳۵م) در این باره می‌گوید:

عَهْدِي بِهَا وَالشَّمْلُ فِيهَا جَامِعٌ	مِنْ أَهْلِهَا، وَالْعَيْشُ فِيهَا أَخْضَرُ
وَرِيَّاحُ زَهْرَتِهَا تَلُوحُ عَلَيْهِمُ	بِرَوَائِحٍ يَفْتَرُّ مِنْهَا الْعَبْرُ
وَالدَّارُ قَدْ ضَرَبَ الْكَمَالَ رَوَاقَهُ	فِيهَا، وَبَاعَ النِّقْصَ فِيهَا بِقِصْرِ
وَالْقَوْمُ قَدْ أَمِنُوا تَغْيِيرَ حُسْنِهَا	فَتَعَمَّمُوا بِجَمَالِهَا وَتَأَزَّرُوا
يَا طَيْبِهِمْ بِقُصُورِهَا وَجُدُورِهَا	وَبُدُورِهَا بِقُصُورِهَا تَتَخَدَّرُ

(به نقل از ابن الخطیب، لا.ت: ۱۰۵)

(ترجمه: آن را اینگونه به یاد دارم که من و دوستان در آنجا جمع بودیم (یادش بخیر آن موقع که جمع ما در آنجا بود) و زندگی در آن سبز و خرم بود. / نسیمی که برشکوفه‌های خوشبوی آن شهر می‌گذرد و با خود بوی خوش عنبر به مشام می‌رساند. / و خانه‌ای که بزرگی در آن ایوان زده‌است. و نقص و کاستی را از آنجا دور ساخته است. / مردم از تغییر و دگرگونی و زوال این

زیباییها و خوشیها در امان هستند و در این زیبایی و خوشی غرق گشته‌اند (لباس زیبایی و خوشی را برتن پوشیده‌اند). / زهی نیکو، آن حریم‌نشینان زیبا روی درون شهرها و زیبا رویان این سرزمین در درون سراپرده قصرها به سر می‌برند. / همانطور که دیدیم روح زمان و دغدغه‌ها و افکار عمومی در شعر شاعران نیز نفوذ کرده و ادبیات هم‌راستا با سایر نمودهای اجتماع رنگی از اوضاع حاضر را به خود می‌گیرد).

«دوره‌ی عبدالرحمن الناصر و المستنصر، عصر شکوفایی در همه‌ی نواحی تمدن اسلامی اندلس بود، و شهر قرطبه به اعتبار اینکه پایتخت و مرکز هنر و ادبیات بود، تمدن اندلسی را در خود متمرکز ساخته بود. قرطبه در دشت «جبل العروس» از کوههای «سیرامورینا» واقع شده است و شامل دشت وسیعی است که بین این کوهها قرار دارد، در این منطقه، زیتون و سایر انواع میوه و درختان به فراوانی پرورش می‌یابد. بنای قرطبه در کناره‌های غربی این دشت واقع است.... معادن نقره و سنگهای زینتی که در تذهیب استفاده می‌شود، بسیار است. سنگ مرمر سفید و شرابی رنگ در کوههای آن بسیار دیده می‌شود» (سالم، لا.ت: ۲۹۲).

از جمله مظاهر هنر و تمدن با شکوه اندلس، قصر «الزهراء» بود؛ «قصر زهرا که یکی از با شکوه‌ترین بناهای اندلس بوده است و در زمان الناصر ساخته شده، بر در ورودی آن مجسمه-ای مرمرین قرار گرفته و ده هزار نفر برای ساختن آن به کار گماشته شدند. ۴ هزار ستون چوبی دارد و ستونهای ایوان میانی‌اش مرصع و از جنس مرمر و سنگ درخشان هستند و در سقف آن طلا و نقره و روی دیوارها و گنبد‌هایش، عقیق یمانی کار شده است» (عويس، ۱۹۹۴: ۷). زندگی این شهر پر رونق و آسایش و رفاه آن، در شعر شاعران این دوره به روشنی دیده می‌شود. ابن‌زیدون، هنگامی که از جوانی‌اش یاد می‌کند، در وصف زیبایی‌های قرطبه، نیز چنین گفته است:

إِنِّي ذَكَرْتُ بِالزَّهْرَاءِ مُشْتَاقًا	وَأَلْفُ طُلُقٍ وَوَجْهُ الْأَرْضِ قَدْ رَاقَا
وَلِلنَّسِيمِ إِغْتَالٌ فِي أَصَائِلِهِ	كَأَنَّمَا رَقَّ لِي فَاعْتَلَّ إِشْفَاقَا
نَلَّهُو بِمَا يَسْتَمِيلُ الْعَيْنُ مِنْ زَهْرٍ	جَرَى النَّدَى فِيهِ حَتَّى مَالِ أَعْنَاقَا

وَ الرَّوْضُ عَنْ مَائِهِ الْفُضْيُ الْمُبْتَسِمُ كَمَا حَلَّلْتَ عَنْ اللَّبَاتِ أَطْوَأَقَا
 كَأَنَّ أَعْيُنَهُ إِذْ غَايَنَتْ أَرْقَى بَكَتْ لِمَا بِي فَسَالَ الدَّمْعُ رَقْرَقَا
 يَوْمَ كَأَيَّامٍ لَدَاتِ لَنَا انْصَرَمَتْ بَتْنَا لَهَا حِينَ نَامَ الدَّهْرُ سَرَّاقَا

(به نقل از: عباس، ۱۹۹۷: ۱۶۳)

(ترجمه: در حالی که افق گسترده و روی زمین زیبا بود، با اشتیاق به یاد قصر الزهراء افتادم. / هنگامه‌ی غروب، نسیم ملایمی دارد، گویا برای من، دل سوزانده و به خاطر من ملایم گشته. / از شکوفه‌هایی که چشم را به خود خیره ساخته است، لذت می‌بریم. قطرات شبنم آن قدر بر آن شکوفه‌ها سنگین می‌شود که گردنشان خم نموده است. / آب سیماب‌گون بر چهره‌ی باغ لبخند می‌زند، گویی گردنبندهایی است که بر آن آویخته شده است. / گویا هنگامی که چشمانش بی- خوابی مرا دید، به حال من گریست و اشکش جاری شد. / روزی که همچون روزهای- خوش- کودکی سپری گشت و آن هنگام که چشم زمانه خوابید ما آن روزها را به سرقت بردیم.)

پس از آن همه جلال و شکوه، قرطبه بعد از وفات «الناصر»، ضعیف شد و سقوط کرد. در اثر این سقوط ویرانی و نابودی دامنگیر قرطبه شد. چنانکه «ابن حیّان» بیان می‌کند: «یکی از سرکردگان دشمن، نظارت مستقیم بر تخریب قصرهای امویان داشته است. و چنین می‌افزاید، کاخهای بلند بنی امیه نابود شد و آثار آنها فرسوده و پرچمهای افراشته‌شان فرو افتاد و همه‌ی دارایی‌هایشان به تاراج رفت. مسلمانان از مفتی خواستند تا اجازه دهد پیش از تاریکی کامل هوا نماز عشاء بگذارند، تا در تاریکی شب، جانشان در خطر نباشد. همه عالمان و ادیبان آواره شدند» (همان: ۱۷۶). پس از شکست مسلمانان از مسیحیان و فروپاشی تمدن اندلسی، این اوضاع حاکم بر جامعه در آثار ادبی نمود می‌یابد و غزل سرایان، مداحان و وصف‌پردازان طبیعت را بر آن می‌دارد تا برای شکوه از دست رفته، مرثیه سرایی کنند. مانند این سخن «ابن عصفور الحضرمی»:

بِكِ عَلَى قُرْطَبَةَ الزَّيْنِ فَقَدْ دَهَتْهَا نَظْرَةُ الْعَيْنِ

أَنْظَرَهَا الدَّهْرُ وَبِاسْتَلْفِئِهِ ثُمَّ تَقَاضَى جُمْلَةَ الدَّيْنِ
كَانَتْ عَلَى الْعَايَةِ مَنْ حُسْنِهَا وَعَيْشِهَا الْمُسْتَعْدَبِ اللَّيْنِ
فَانعَكَسَ الْأَمْرُ فَمَا إِنْ تَرَى بِهَا سُرُوراً بَيْنَ اثْنَيْنِ

(همان: ۱۷۹)

(ترجمه: بر قرطبه زیبا گریه‌کن که چشم زخم مصیبت بر او نازل کرد./ روزگار به او و گذشتگانش در پرداخت بدهی فرصت داد. سپس به طور کامل آن را تقاضا کرد./ در نهایت زیبایی، راحتی و لطافت بود./ روزگار چرخید تا آن جا که میان هیچ دو نفری نشان از سرور و شادمانی نمی بینی.)

۲-۴. بازتاب روح قومی در رثای بغداد و قرطبه

این مفهوم، بیانگر تأثیر گذاری مشخصات جغرافیایی، زبان و آداب و رسوم و دین بر ادبیات ملل مختلف می‌باشد. آداب و رسوم، زبان و مختصات جغرافیایی متفاوت در ادبیات هر ملتی تأثیری متفاوت بر جای می‌گذارد. بعضی بایدها و نبایدهای یک جامعه برخی ویژگی‌ها را تقویت و بعضی دیگر را تضعیف می‌نماید.

در شهر بغداد، مدارس علمی و دینی بسیاری برپا گشته و دانشمندان و عالمان زیادی از دیگر شهرها گرد آن آمده بودند. در بین روزگاری، بغداد به پایتخت فرهنگی اسلام تبدیل شد. این فضای غالب دینی، خود را در ادبیات زمانه و از جمله اشعاری که در رثای بغداد سروده شده است نشان می‌دهد. از همین روست که می‌بینیم «روح دینی بر رثای این شهر حاکم است، و مصیبت بغداد، مصیبت اسلام، محسوب می‌شود» (السودانی، ۱۹۹۹: ۹۷). به عنوان مثال «أبو یعقوب اسحاق خرمی» در رثای بغداد، ارتکاب گناه و زیادشدن فساد را سبب این ویرانی‌ها می‌داند:

أْمَهَلَهَا اللَّهُ ثُمَّ عَاقَبَهَا لَمَّا أَحَاطَتْ بِهَا كِبَائِرُهَا

(سراج الدین، لا.ت: ۴۵)

(ترجمه: خدا به ایشان مهلت داد و سپس مجازاتشان کرد، هنگامی که گناهان، ایشان را در بر

گرفته بود.)

و قصیده‌ی کافیه‌ی «شمس‌الدین کوفی» - که چندین قصیده در رثای بغداد نیز سروده است - نمونه‌ای دیگر برای این پدیده است، که شاعر در آن، حادثه و مصیبت وارده را، نه تنها مصیبت بغداد، بلکه مصیبت اسلام می‌داند:

رَبِّعُ الْهِدَايَةِ أَضْحَى بَعْدَ بُعْدِهِمْ مُعْطَلًا وَ دَمُ الْإِسْلَامِ يَنْسَفِكُ
وَ الشَّرْكَ مُنْجَبِرٌ وَ الْمُلْكُ مُنْكَسِرٌ وَ الْحَقُّ مُسْتَتِرٌ وَ السُّرُّ مُنْتَهِكٌ

(السّودانی، ۱۹۹۹: ۱۰۳)

(ترجمه: محل هدایت پس از دوری آنها خراب و ویران گشت و خون اسلام ریخته شد. / شرک، جان گرفته (شکستگی‌اش ترمیم می‌شود) و سرزمین، شکسته، حق پنهان شده و پرده حرمتها دریده گشته است.)

ترکیب واژگانی ابیات، بیانگر فضای اجتماعی حاکم بر آن روزگاران است. واژه‌های هدایت، اسلام، شرک و حق از روح دینی و اجتماعی حاکم بر رثاء ناشی شده است.

«أبو عبدالله محمد بن حسین بن ابوبکر موصلی» معروف به «ابن الشروی»، بغداد را پس از سقوطش در سال ۶۵۶ هجری رثا گفته است. او سقوط شهر بغداد را مصیبت اسلام و اهل هدایت می‌داند، و بر این باور است که زمانه، سرکش و کنترل ناپذیر است و هنگامی که بر خاندان پیامبر (ص) چنین گذشت، دیگران نیز باید عبرت پذیرفته و بدانند که دنیا دوامی ندارد. در همین قصیده، اندوه خود را از سقوط بغداد با مصیبت کربلا مقایسه می‌کند، و بر قربانیان این حادثه می‌گردد و گریستن خود را به شهدای کربلا تعمیم می‌دهد و چنین می‌گوید:

وَيَلَاهُ يَا بَغْدَادُ أَوْرَثْتَ الْحَشَا نَارًا لَهَا بَيْنَ الضُّلُوعِ ضَرَامُ
مَا أَنْتَ إِلَّا مِنْ بَقَايَا كَرْبَلَا وَ لَوْ أَنْتَسَبْتَ لَصَحَّتِ الْأَرْحَامُ
فَلَأَنْدَبَنَّ عَلَى الْقَتِيلِ بِكَرْبَلَا وَ عَلَيْهِمْ مَا دَامَتِ الْأَعْوَامُ

(همان: ۹۷)

(ترجمه: دریغ و دردا، ای بغداد بر جگرم و در سینه‌ام آتش و سوز به ارث نهاده‌ای. / بغداد، تو

چیزی جز بقایای کربلا نیستی و اگر به نسبت تو نگاه شود می‌بینم که درست است. / هر آینه بر شهیدان کربلا می‌گیریم و تا آن زمان که زمانه با ما نیست اینگونه خواهد بود.)
 سعدی شیرازی (۶۰۶-۶۹۱ ه. ق.) نیز قصیده‌ای در حدود ۹۰ بیت در رثای شهر بغداد دارد. وی در این قصیده، کشته شدگان این حادثه را شهیدانی می‌خواند که به وعده‌ی الهی، یعنی بهشت (دارالکرامه)، خواهند رسید:

عَلَى الشَّهْدَاءِ الطَّاهِرِينَ مِنَ الْوُزَرَاءِ	تَحِيَّةٌ مُشْتَقَةٌ وَأَلْفٌ تَرَحُّمٌ
وَمَا فِيهِ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ عَظْمٍ الْأَجْرِ	هَنِيئاً لَهُمْ كَأْسُ الْمَنِيِّ مُتْرَعاً
أَنَّ لَهُمْ دَارَ الْكِرَامَةِ وَالْبُشْرِ	فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ
بِمَقْتَلِ زُورٍ أَعَالَى مَطَّعِ الْفَجْرِ	عَلَيْهِمْ سَلَامُ اللَّهِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ

(سعدی، بی تا: ۴۰۶)

(ترجمه: درود پرشور و هزاران رحمت بر وزیران شهید و پاک این دیار باد. / جام مرگ و پاداش عظیمشان نزد خداوند، گوارای وجودشان باد. / گمان مکن که خداوند خلف وعده می‌کند و بی شک بهشت و بشارت از آن آنان است. / هر شبانگاهان درود خداوند بر ایشان باد در محل شهادتشان که در سپیده‌دمان دیده شد.)

سقوط اندلس، حاصل عوامل بسیاری از جمله فراموش کردن باورها و رسالت دینی و فرهنگی‌ای بود که بر آن اساس، دولت اندلس شکل گرفته بود. و به همین سبب، گروهی که عقیده، عامل اتحادشان بود، بر آنان پیروز شد. زیاده طلبی مادی و دشمنی بر سر وسایل آسایش و قصرها، باغ‌ها و اسباب رفاهی و هنری که از مرزهایی که اسلام مشخص نموده فراتر می‌رفت و باعث از بین بردن طاقت و توان مردم می‌شد. این عامل، یکی از علل اصلی سقوط اندلس گردید. در واقع، اندلس با جنگ سقوط نکرد بلکه تا حد زیادی به خاطر غلبه عوامل مادی بر زندگی ایشان بود که سقوط کرد» (عویس، ۱۹۹۴: ۴۴). در اثر سقوط قرطبه، خرابی زیادی به بار آمد. کتابخانه‌ها و خانه‌هایشان به آتش کشیده شد. و مسجد جامع قرطبه را به کلیسا مبدل ساختند. فساد، ضعف، سستی و به طور کلی افول، دامنگیرشان شد. و این رنج و

اندوه از نابسامانی‌های حاصل در شعر شاعرانی همچون؛ ابن شهید و ابن حزم ظاهر شد و هر آنچه بر دیارشان می‌گذشت در شعر منعکس کردند. مسجد معروف قرطبه، نمونه‌ای از این مادی‌گرایی‌هاست که بخش‌هایی از آن، تا امروز نیز باقی است. و بنایی باچنین تزئین و عظمت، با روح اسلامی که مسجد را محلی برای عبادت می‌داند، در مغایرت است. با توجه به بازتاب مکان در ادب یا شعر می‌توان تأثیر این ویژگی شهر قرطبه (یعنی غرق شدن در مادیات) را چنین در رثای آن دنبال کرد، که رثای قرطبه در مقایسه با رثای شهری مانند بغداد (پایتخت فرهنگی جهان اسلام) خالی از روح دینی است. البته به ندرت شاهد چنین مضامینی در رثای قرطبه هستیم. به عنوان نمونه، ابن شهید (۴۲۶/۱۰۳۵ م) می‌گوید:

دار أقال الله عثرة أهلها فتبرُّروا وتغربوا وتمصروا

(ابن الخطیب، ۱۹۵۶: ۱۰۵)

(ترجمه: خداوند، ساکنانش را لغزش در امان بدارد، در میان بربری‌ها و غربی‌ها و مصری‌ها رفته‌اند.)

عاطفه دینی که بغداد را در بر گرفته، به وضوح خود را در رثای این شهر نشان می‌دهد و اگرچه رثای قرطبه نیز خالی از اشاراتی دینی نیست، اما می‌توان، میزان تأثیر این سیادت دینی را در رثای بغداد و قرطبه مشاهده کرد. البته، در رثای کل اندلس می‌بینیم که بسیار از شکست اسلام و ریختن حرمت مساجد برای تحریک مردم به جهاد و مقاومت استفاده شده است، اما در رثای قرطبه، یعنی مهم‌ترین شهر اندلس، کمتر نمودی از تأثیر دین در شعر و استفاده ابزاری شاعر از آن می‌یابیم. و چنانچه ذکر شد، این امر به سبب دنیا‌گرایی و غرق شدن مردم قرطبه در تجملات و رفاه بوده است و دین که برای مردم شرق، درونی‌تر و غالب‌تر از مردم اندلس بوده، در رثا و گریه بر ویرانه‌های شهر نیز بازتاب یافته و از این نظر، رثای این دو منطقه، تمایز می‌یابند.

شرایط جغرافیایی از دیگر عناصری است که در روح قومی، مورد بررسی قرار می‌گیرد. زیبایی‌های طبیعی اندلس و زیادی ثروتها و نعمتها باعث گستردگی خیال شاعران اندلس

گردید. طبیعت، جمال خود را به خیال شاعر ارزانی می‌دارد و شاعر آن را در جامه‌ای پاک و در کمال حیات و حرکت و رونق و لطافت با کلماتی موزون و خوش آهنگ بیان می‌کند. در قصیده ابن شهید (۴۲۶ه/۱۰۳۵م) چنین آمده است:

يَا جَنَّةَ عَصَفْتُ بِهَا وَبِأَهْلِهَا رِيحُ النَّوَى فَتَدَمَّرَتْ وَتَدَمَّرُوا
يَا مَنْزِلًا نَزَلْتُ بِهِ وَبِأَهْلِهِ طَيْرُ النَّوَى فَتَغَيَّرُوا وَتَنَكَّرُوا

(همان: ۱۰۶)

(ترجمه: ای بهشتی که بر آن و بر ساکنان آن، باد جدایی وزیدن گرفت و تو و ساکنان را نابود ساخت. / ای خانه‌ای که پرنده‌ی جدایی بر تو و اهل تو فرود آمد، پس ایشان دگرگون شدند و به بدحالی افتادند.)

ابن حزم (۴۵۶ه) نیز در همین مضمون، چنین سروده است:

يَا مُجْتَلِي تِلْكَ الْبَسَاتِينِ حَقَّهَا رِيَاضُ قَوَارِيرُ غَدَّتْ بَعْدَنَا غَبْرًا

(همان: ۱۰۶)

(ترجمه: ای منظره‌ی بستانهای احاطه شده در باغهای مینایی که پس از ما با خاک یکی شدند.)

زبان شاعران اندلس در این سوگنامه‌ها، آسان و شیوا است ولی چون زبان شاعران مشرق، استوار و پر صلابت نیست؛ این بدان سبب است که اندلس از بادیه به دور بوده است و عرب در یک محیط غیر عرب، اگرچه تعابیرش لطیف‌تر شده ولی ملکه عربییش به ضعف گراییده است» (ر.ک: الفاخوری، ۱۳۶۱: ۵۷۹).

ادبیات، موجودی زنده و پویاست. همانطور که از جامعه، تأثیر می‌پذیرد و گاه دست به توصیف مستقیم یا غیر مستقیم آن می‌زند، تأثیرگذار نیز هست و به همان اندازه که منعکس-کننده‌ی زمانه و جامعه در خویش است، بر آن نیز تأثیر می‌گذارد. شعر در آن روزگاران، به مثابه وسیله تبلیغاتی بوده است» (أبولیل، ۲۰۰۸: ۱۷). شاعران برای برانگیختن احساسات مردم و دعوت آنان به مقاومت و جهاد از شیوه‌های مختلفی استفاده نموده‌اند. از جمله اینکه،

زندگی با خواری، سودی ندارد و مرگ بر آن شایسته‌تر است. مانند این بیت سعدی شیرازی (۶۰۶-۶۹۱ه ق) در رثای بغداد:

و رَبِّ الْحِجِّي لَأَيُّمِّنْ بَعِيثِهِ فَلَا خَيْرَ فِي صَوْلٍ وَيُرْدَفُ بِالْهَجْرِ

(سعدی، بی تا: ۴۱۰)

(ترجمه: و خردمند به زندگی و باقی ماندن آن اعتماد نمی‌کند، در شکوهی که دشنام در پی دارد، خیری نیست.)

و یا اینکه شاعر مردم را به صبر و مقاومت فرا می‌خواند و به آنان امید استقامت می‌دهد.

مانند این بیت از «ابن حزم» (۴۵۶ه) که در مرثیه‌ی قرطبه می‌گوید سروده است:

فَصَبْرًا لِسَطْوِ الدَّهْرِ فِيهِمْ وَ حُكْمِهِ وَ إِن كَانَ طَعْمُ الصَّبْرِ مَسْتَقْلًا مُرًّا
لَئِنْ كَانَ أَظْمَانًا فَقَدْ طَالَمَا سَقَى وَ إِن كَانَ سَاءَ تَأْمِنًا فَقَدْ كَانَ مَا سَرًّا

(ابن الخطیب، ۱۹۵۶: ۱۰۸)

(ترجمه: بر خشم و قهر زمانه و حکمش در مورد ایشان صبر پیشه کن، گرچه مزه گیاه صبر همواره تلخ و تحملش دشوار بوده است. / اگر امروز ما را تشنه نگه داشته، چه بسا که سیرابمان کرد و امروز اگر به ما بد کرد روزگاری طولانی ما را شاد کرده است.)

آنها با وصف ویرانی‌ها و دشواری‌هایی که برای مردم به وجود آمده است، سعی در تحریک احساسات مردم و تشویق آنان به جهاد یا بازسازی این ویرانه‌ها می‌نمایند. «خریمی» در مرثیه خود، کشتگانی را در خیابانها وصف می‌کند که مادران بر آنها می‌گریند:

يَا هَلْ رَأَيْتَ الثَّكَلَى مَوْلَاةً فِي الطَّرْقِ تَسْعَى وَ الْجُهْدُ بَاهِرُهَا
فِي إِثْرِ نَعَشٍ عَلَيْهِ وَ أَحَدُهَا فِي صَدْرِهِ طَعْنَةٌ يُسَاوِرُهَا
تَنْظُرُ فِي وَجْهِهِ وَ تَهْتَفُ بِالثُّكَّ لِي وَ جَارِي الدَّمُوعِ حَادِرُهَا
غَرَّعَرِ بِالنَّفْسِ ثُمَّ أَسْلَمَهَا مَطْوَلَةٌ لَا يَخَافُ تَائِرُهَا
وَ قَدْ رَأَيْتَ الْفَتِيَانِ فِي عَرَصَةِ ال -مَعْرَكِ مَغْفُورَةً مَفَاخِرُهَا
كُلِّ فِتَى فِي مَانِعِ حَقِيقَتِهِ تَشْقَى بِهِ فِي الْوَعْيِ مَسَاعِرُهَا

بَاتَتْ عَلَيْهِ الْكَلْبُ تَنْهَشُهُ مَخْضُوبَةً فِي دَمِ أَظْفَرُهَا

(السودانی، ۱۹۹۹: ۳۴)

(ترجمه: هان! آیا زنان داغ‌دیده را در جاده‌ها دیده‌ای که شیون می‌کنند و در راهها بشتاب حرکت می‌کنند، حرکت و جنبش و تلاش نفسشان را بریده است. / در پی جنازه‌ای که یکی از این زنان بر سرش نشسته و در سینه‌اش نیزه‌ای فرو رفته است. / زن به چهره‌ی او می‌نگرد و با سوز فریاد می‌زند و اشکهای جاری‌اش از گونه سرازیر است. / نفس در گلویش می‌پیچد، سپس بیرونش می‌دهد، در حالیکه انتقامش را نگرفته و از انتقام گیرنده نمی‌ترسد. / جوانان را در میدان جنگ دیده‌ای که زره تا گردنشان را پوشانده است. / هر جوانمردی که از حریم و ناموس خود دفاع می‌کند و جنگ و مبارزه با دشمن در میدان نبرد او را به زحمت اندازد. / سگان او را می‌درند، پنجه‌هایشان به خون اورنگین می‌شود. / و اینچنین شعر به عنوان ابزاری تبلیغاتی، سعی در رواج روحیه‌ی مقاومت و حماسه در بین مردم می‌نماید.)

نتیجه

۱. مادام دواستال از اولین نظریه پردازان جامعه‌شناسی ادبیات است که شعر را تأثیر پذیر از روح قومی و روح زمان و نیز تأثیر گذار بر جامعه‌ی خالق خویش می‌داند. در مرثی سروده شده بر بغداد و قرطبه نیز می‌توان این تأثیر و تأثر را یافت.
۲. تأثیر روح زمان که خود را در همگامی شعر (هنر) با گرایش و افکار غالب جامعه نشان می‌دهد، با مقایسه‌ی اشعار مربوط به دوره‌ی شکوفایی شهرها و دوره‌ی سقوط و ویرانی آنها مشهود است. شاعران پیش از سقوط به وصف آبادانی‌ها می‌پردازند و کاخ‌ها، شکارها، طبیعت، زینت آلات و... در این دوره به وصف در می‌آید. همین و صافان و غزل‌پردازان پس از سقوط، شعر خود را منعکس کننده‌ی اندوه و تخریب و زوال آن همه نعمت قرار می‌دهند و وصف ویرانه‌ها، سوختن‌ها، کشتارها، بیان عواطف شخصی از این ویرانی و اشک و زاری برای از دست رفتگان. جای وصف کاخ‌ها و روزهای خوش را می‌گیرد.

۳. در مقایسه‌ی رثای بغداد و قرطبه، تأثیر روح زمان آشکارتر می‌شود. رثای بغداد که آسیب‌های بیشتری را دیده، بیش از رثای قرطبه به «ندب» پرداخته است و رثای قرطبه بیشتر به «تایین» شکوه از دست رفته اشاره نموده است.
۴. مقایسه‌ی رثای قرطبه و بغداد، حاکی از آن است که به دلیل غلبه‌ی فضای دینی بر بغداد، رثای آن نیز متأثر از روح دینی است و مصیبت بغداد، مصیبت اسلام خوانده می‌شود و آن را ناشی از گناهان می‌دانند و... این مطلب در رثای قرطبه، کمتر به چشم می‌خورد.
۵. شرایط جغرافیایی از دیگر عناصر تأثیر گذار بر شعر این دو شهر می‌باشد. با توجه به زیبایی‌های طبیعی اندلس و فروانی ثروت‌ها و نعمت‌ها، واژگان شاعران اندلس، نرم و شیوا و خیال‌آنان، گسترده‌تر از شاعران شرق (بغداد) گشته است، اما چون در محیطی غیر عربی زندگی می‌کنند و از بادیه به دور مانده‌اند، استواری و جزالت کلام شعر مشرق را ندارند.
۶. رثا، ضمن تأثیر پذیری، در تقابل خویش با جامعه تأثیر گذار نیز هست و شاعران، سعی در تشویق مردم به مقاومت و جهاد و از نو ساختن ویرانه‌ها دارند. آنان، این هدف را با بیان مستقیم یا از طریق برانگیختن احساسات مردم نسبت به دیارشان دنبال می‌کنند.

کتابنامه

الف. کتاب‌ها

۱. ابن الخطیب التلمسانی، لسان‌الدين (۱۹۵۶)؛ تاريخ إسبانية الإسلامية أو كتاب أعمال الأعلام فى من بوع قبل الاحتلام من ملوك الإسلام، جمع و تحقيق؛ ليفى بروفنسال، الطبعة الثانية، دارالمكشوف.
۲. أبوليل، أمين (۲۰۰۸)؛ أدب الدّول المتتابعة، كلية الآداب، قسم اللّغة العربية و آدابها، جامعة فيلادلفيا.
۳. أمل بنت محسن و سالم رشيد العميرى (۲۰۰۶)؛ المكان فى الشّعرا الأندلسى عصر الملوك الطوائف، جامعة أم القرى – كلية اللغة العربية.
۴. الأندلسى، ابن شهيد (۲۰۰۲)؛ ديوان و رسائله، جمع و تحقيق؛ ديب محى الدين، المكتبة العصرية.
۵. البستاني، بطرس (۱۹۹۷)؛ أدباء العرب فى الأعصر العباسية، دارنظير عبود.
۶. ج.س. كولان (۱۹۸۰)؛ الأندلس، ترجمه: إبراهيم خورشيد و عبدالحميد يونس و حسن عثمان، الطبعة الأولى، دارالكتاب اللبناني.
۷. الحسنى، السيد عبدالرزاق و الدورى، عبدالعزيز (۱۹۸۴)؛ بغداد، ترجمة؛ إبراهيم خورشيد، عبدالحميد يونس و حسن عثمان، الطبعة الأولى، دارالكتاب اللبناني و مكتبة المدرسة.
۸. الحلّى، عبدالحسين عباس (۲۰۰۸)؛ الرّثاء فى الشّعرا العرب، دارالقارئ.
۹. خفاجى، محمّد عبدالمنعم (۱۴۱۰)؛ الحياة الأدبية بعد سقوط بغداد حتّى العصر الحديث، بيروت، دارالجيل.
۱۰. دويدرى هتاء (لا.ت)؛ الأدب العربى فى عصر الأندلس، الموسوعة العربية، المجلد الأول. <http://www.arab-ency.com/index>
۱۱. سالم، السيّد عبدالعزيز (لا.ت)؛ تاريخ المسلمين و آثارهم فى الأندلس، مكتبة الأنجلو المصرية.
۱۲. سراج الدين، محمد (لا.ت)؛ الرّثاء فى الشعر العربى، دارالراتب.
۱۳. سعدى شيرازى، مصلح الدين (بى.تا)؛ كليّات، مقدمه محمد على فروغى، سازمان انتشارات جاويدان.
۱۴. السّودانى، عبدالله عبدالرحيم (۱۹۹۹)؛ رثاء غير الإنسان فى الشّعرا العباسى، المجمع الثقافى.
۱۵. ضيف، شوقى (۱۹۹۲)؛ البحث الأدبى، الطبعة السابعة، دارالمعارف.
۱۶. ----- (۱۹۱۹)؛ الرّثاء، الطبعة الرابعة، القاهرة، دارالمعارف.
۱۷. ----- (۲۰۰۱)؛ تاريخ الأدب العربى فى العصر العباسى الثّانى، القاهرة، دارالمعارف.
۱۸. ----- (۲۰۰۴)؛ تاريخ الأدب العربى فى العصر العباسى الأوّل، القاهرة، دارالمعارف.
۱۹. الطاهر، أحمد مكى (۱۹۸۷)؛ دراسات الأندلسية فى الأدب و التاريخ و الفلسفة، الطبعة الثالثة.

دارالمعارف.

۲۰. عباس، احسان (۱۹۶۰)؛ تاریخ الادب الأندلس عصر سيادة قرطبة، الطبعة الأولى، بيروت، دارالثقافة.
۲۱. ----- (۱۹۹۷)؛ تاريخ الأدب الأندلس عصر الطوائف و المرابطين، الإصدار الأول، دار الشروق عمان.
۲۲. عويس، عبدالحليم (۱۹۹۴)؛ التكاثر التكاثر المادى فى سقوط الأندلس، الطبعة الأولى، القاهرة، القاهرة، دارالحجوة للنشر و التوزيع.
۲۳. الفاخورى، حنا (۱۳۶۱)؛ تاريخ الأدب العربى، چاپ اول، تهران:توس.
۲۴. ناصيف، ناصيف (لا.ت)؛ أروع ما قيل فى الرثاء، بيروت، دار الجميل.

ب. مجله‌ها

۲۵. جمشيدنژاد اول، غلامرضا؛ سير فرهنگ و تمدن اندلس با توجه به گزارش قاضى صاعد، نامه پژوهش ۴.
۲۶. ظاظا، رضوان (۱۹۷۸)؛ مدخل إلى مناهج النقد، النقد الاجتماعى، ماهنامه‌ى عالم المعرفة.
۲۷. عسگرى حسنكلو، عسگر (۱۳۸۶)؛ سير نظريه‌هاى تاريخ جامعه شناسى ادبيات، ادب پژوهى.
۲۸. علايى، مشيت (۱۳۸۰)؛ نقد ادبى و جامعه شناسى، كتاب ماه ادبيات و فلسفه، شماره ۲۰.
۲۹. محمدى جوركويه، على (۱۳۸۷)؛ شكست مسلمين در اندلس، عبرتى بزرگ، رواق اندیشه، شماره

فصلیة التّقد و الأدب المقارن (دراسات في اللّغة العربيّة و آدابها)
کلیّة الآداب و العلوم الإنسانیة، جامعة رازی - کرمانشاه
السّنة الأولى، العدد ۳، خریف ۱۳۹۰ هـ.ش / ۱۴۳۲ هـ.ق / ۲۰۱۲ م

دور الزّمان و المكان في رثاء بغداد و قرطبة*

(على أساس نظرية مادام دوستال)

الدّکتور علی باقر طاهرنیا

أستاذ مشارك في قسم اللّغة العربيّة و آدابها، جامعة بوعلی سینا - همدان

مریم دریانورد

المحسترة في اللّغة العربيّة و آدابها، جامعة بوعلی سینا

زینب بیگی بروحنی

المحسترة في اللّغة العربيّة و آدابها، جامعة بوعلی سینا

الملخص

روح الزمان في هذا المقال؛ يعني كيفية و مستوى صدی الحزن في رثاء بغداد و قرطبة و روح القوم؛ يعني الجوّ العام للأوضاع الجغرافية و الطّبيعية للمنطقة. قد اثرت هاتان الظاهرتان علي قسايد الرثاء حيث أصبحت تمتاز مراثي بغداد عن قرطبة كما أنّ روح الزّمان الذي يتناول مرحلة قبل السّقوط و بعد السّقوط يحمل طابعاً مشتركاً و هو أنّ الأمر قبل السّقوط يدور حول وصف جماليات المدينة و بعد السّقوط، يتناول الحزن و وصف الدّمار الذي أصابها.

الكلمات الدّليلية: رثاء المدن، بغداد، قرطبة، سوسولوجيا الأدب، مادام دوستال.

تاريخ القبول: ۱۳۹۰/۶/۱۰

* تاريخ الوصول: ۱۳۹۰/۷/۱۷

عنوان بريد الكاتب الكتروني: btaheriniya@basu.ac.ir

